

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

جو کشور نباشد تن من میاد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دیپلوم انجنیر خلیل الله معروفی

برلین - سوم نومبر ۲۰۱۶

کاس - کاسه و نال - نوال - نواله

انسان ذاتاً باذوق است، اگر زمینه اش مهیا باشد. و انسان باذوق "سخن" را در دستمال "گل سیب" بیچانده، تقدیم می کند. چنین بود شیوه بزرگان سلف، که وقتی در وصف کسی چیزی می گفتند، از مقدمه ای شیرین آغاز کرده و بعد از یک گریز شاعرانه، به مطلب می پرداختند. از گذشته های دور اگر بگذریم و به یکی از شاعران بزرگ قرن هژدهم وطن خود رجوع کنیم:

"عبدالله شهاب ترشیزی هروی"، شاعر نامدار افغانستان در قرن هژدهم عیسوی بود و از چیره دستان وقت خود اندرین فن ظریف. او، که ملک الشعراي "شاه محمود ابدالی" - پسر اعلیحضرت "تیمورشاه" - بود، به غایت نکو شعر می سرود و خود به یَد طولاً و قوت شعری بالای خویش پی برده بود. از ماهها ست، که اشعار شاهوار این سخنپرداز زبردست روزمره صفحات پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" را زیب و زینت و رونق می بخشند. ابتداءً قصائدش تقدیم گشت و اینک مقطعاتش نیز رو به تمامی می نهد، تا برسد نوبت به انواع دگر اشعارش. "شهاب" ضمن قطعه ای شیرین مطلب خویش را پیش ممدوح، چنین می نهد:

التماس داشتن اسپ

ای بزرگی، که به عدل و هنر و جود و سخا
پیش جود تو، کف راد کریمان جهان
نیست همتای تو در صفحه آفاق کسی
هست چون چشمه بی آب، به پیش آرسی
بیدلان را نبود غیر کفت، کامدهی
مُفلسان را نبود جز کرم، دادرسی

¹ "ارس" (به فتحین)، به احتمال قوی، مطلقاً در معنای "ادریا" و یا "رودخانه" استعمال شده است - به قرینه این، که "دریای ارس" قسمناً سرحد کشور ایران امروزی و ترکمنستان را تشکیل می دهد و در زمان شاعر، مناطق وسیع دور و جوار این دریا، همه جزء قلمرو بزرگ امپراتوری ابدالی افغانستان بوده است. (خ. معروفی)

در برِ حِلْمِ وقارِ تو بود کوه گران
مدتی شد، که مرا هست، قصوری در پای
شده ام خانه نشین، از عدمِ قوت پای
هر زمان، از پی دیدار یکی از یاران
مختصر چاره این کار، دران دانستم
فارس^۳ عرصه مدح تو شوم، تا محشر
جَوزِ ناچیز و سُبکبار، به سان عدسی
که بدان قاصرم از خدمت آحاب، بسی
خانه بر من شده از خانه نشینی، قفسی
نو به نو بر دل من چهره گشاید هوسی
که ز خُدام جناب تو کنم، املتَمسی
گر به من از کرم و لطف، ببخشی فَرسی

وزن و قافیه ای را، که شاعر در این قطعه انتخاب کرده است، چه دلکش است و دلنشین؛ لاقلاً از دید و نظر این درویش مسکین.

سخن از "گل سبب" رفت، که مراد از شگوفه درخت سیب است؛ و چه طوفان می کند و قیامت، این درخت، وقتی شگوفه اش را بیرون می دهد!!! "گل سبب" در نزد عوام کابلی نیز بسیار عزیز است و بی جهت نیست، که آن بیت مشهور را ساخته اند:

گُل سببم، گُل سببم
به خدا عکست ده جیبم

طبیعت زیبا ست، بهار زیبا ست و ازهار زیبا؛
شگوفه دلاراست و شگوفه درخت شفتالو و بادام و سیب از همه دلاراتر و دلیر
ولی من چه می خواستم بنگارم و قلم چه را از چننه برون آورد؛ ده در کجا ماند و درختها در کجا؟؟؟ راه دگر نیست، مگر که آن مثل مشهور را بپذیریم، که:

"گپ از گپ می خیزه و از گپ، گپ!!!"

می خواستم بگویم، که ضمن مقاله چار روز پیش، سخن از "یزید" رفت و از آن بیتش، که "حافظ شیراز" سرلوحه دُگان غزلیات خود ساخته است:

الا یا ایهاالساقی، ادر کأساً و ناولها

ولی اصل گفته "یزید":

ادر کأساً و ناولها الا یا ایهاالساقی

"ناولها"؛ یعنی چه؟؟؟ یعنی "برسانش به من":

"ادر کأساً و ناولها = کاسه را دور داده و به من برسان!!!"

به صرف عربی برویم و این کلمه فعلی را بکاویم:

فعل امر "ناول" – که با ضمیر مؤنث "ها" (ضمیر برای اسم مؤنث "کأس") یکجا شده و "ناولها" را ساخته – از ماده "نیل و نال و نوال" برخاسته است، که در معنای "بخشیدن" و "عطاء کردن" و "رسیدن" است. و از

² "ملتَمَس": (بر وزن "مغتنم") کلمه عربی و اصلاً اسم مفعول از مصدر "التماس" است، ولی درینجا خود در معنای "التماس" و "خواهش" و "استدعاء" به کار رفته.
³ "فارس": (بر وزن "فاعل") کلمه عربی و در معنای "سوارکار" است، ولی درینجا در معنای "سپاهی" و "رزمنده".

همین ماده است، که "نال" و "نائل" و "منال" و "منال" و "منوال" نیز حاصل شده و در زبان دری افغانستان استعمال فراوان پیدا کرده اند:

"نوال" در معنای "عطاء" و "بخشش" در زبان دری و خصوصاً اشعار قدمات بسیار استعمال شده است. اگر قصائد "شهاب ترشیزی" از نظر بگذرند، ترکیبات "ابرنوال" و "دریا نوال" فراوان یافت خواهند گشت. "ابرنوال"؛ یعنی چه؟؟؟

شاعر "ابرنوال" را برای "عام بودن" عطای کسی استعمال کرده است، چون ابر وقتی ببارد، همه جای را یکسان آبیاری می کند و باران رحمت خود را مساویانه بر همه می فرستد.

و اگر گفته های ملایان به گوش کسی رسیده باشد، عبارات "جَلَّ جلاله" و "عَمَّ نواله" را بسیار در پهلوی نام خداوند ذکر می کنند؛ و کیست، که باری در جنازه ای و فاتحه ای به سخنان ملائی گوش نداده باشد؟؟؟

"جَلَّ جلاله" = "جلال خداوند، بزرگ است!!!"

و

"عَمَّ نواله" = "عطای خداوند، عام است!!!"

– "نال":

کلمه "نال" و "نال گرفتن" در زبان قماربازان کابلی بسیار رواج داشت. کسی، که خانه خود را "قمارخانه" می ساخت، به خود حق می داد، تا در میدان قمار "نال" بگیرد و "نال" چیزی دگر نبود، مگر "تاجانی گرفتن" (تهجائی گرفتن) و گرفتن "جغله" ای از پول و پیسه، که در میدان قمار می افتاد. پس:

نال = بخشش و حق الزحمه و به اصطلاح فیشنی "فیس"

– "نائل":

"نائل"، که لغتاً در معنای "رسنده" و "برنده" و "بُرشدار" است، در زبان مردم کابل در مورد هوا بسیار مروّج بود؛ چنان که می گفتند:

"امروز هوا بسیار نائل است"

و مراد از آن، هوای "دپ" و "دلگیر" بود، آکنده با دمه و غبار، که "نفس کشیدن" را مشکل می ساخت.

– "منال":

ترکیب "مال و منال" را همه شنیده اند. "منال" از نگاه صرف عربی، اسم مکان از "نیل" است و در معنای "جای رسیدن". در تعارف مگر آن را در زمینه سود و ثمر به کار می برند؛ چنان که زمین و جایداد و دکان و خانه را در زمره "منال" شمارند، که جای و مکان رسیدن سود و ثمر و فائده دائم است.

در کلمه "ناول" عربی، "واو" به حساب انگریزی "w" تلفظ می گردد، عیناً چنان، که در دری ما تلفظ گردد، مگر ایرانیان، که اینک "واو" را به رنگ "v" انگریزی تلفظ می کنند، کلمه "ناول" را نیز خود به خود به

⁴ کلمه "فیس" در اصل خود "فیز" fees است، که جمع کلمه انگریزی fee می باشد، که در معنای "حق الزحمه" است.

"۷" اداء می نمایند، که به "ناؤل" فرنگی همسانی و همخوانی دارد!!! چه کنیم و چه چاره سازیم، که زبان فارسی ایران همین انکشاف را قبول کرده است، و:

"آمده ره ردی نیس"!!!

سرنوشت "نال" و "نائل" و "منال" روشن شد و ماند کلمه "نواله":

همان قسمی، که "خر و اسپ" را جهت تقویت و چست و چالاک شدن، "جو" می دادند تا بیشتر بار بکشد و راه بسپارد، به "فیل و شتر"، نواله دهند و "نواله" چیز دیگری نیست، غیر از زغاله خمیر، که خام و یا نیم پخته به خورش داده شود. آخر تا کی شتر بیچاره خار بخورد و بار بکشد، و همین قسم، فیل زورمند، زور خود را در خدمت آدمیزاد بگذارد و فقط به تر و خشکی قناعت کند؟؟؟ فیل و شتر را نیز پاداشی و عطیه ای و هوسانه ای لازم افتد، تا از عمر و روزی خود خیر ببینند. از قدیم نواله را به حیث خوراک مقوی به فیل و شتر می خوراندند، تا با قدرت و شیمه بیشتر به آدمیزاد ناشکر و ناسپاس، خدمت کنند و خدمت کنند و تا توانند خدمت کنند!!!

پس نواله چیزی دیگر نیست، غیر از خوراکه مقوی و هوسانه فیل و اشتر.

می بینیم، که کلمات چه طور لول می خورند و لوت می زنند و از زبانی به زبان دیگر می گردند. ورنه که می دانست، که کلمات دری "نال و نواله" از اصل عربی برخاسته اند و نیز، "کاسه"؟؟؟ مگر در مورد "کاسه" سخنی مانده است:

در مقدمه مقاله ۳۰ اکتوبر ۲۰۱۶ خود از کلمه "کاسه" گپ زدم و از شجره نزولش، که از "کأس" عربی برخاسته و امتتالاً در بیت "یزید" مطالعه گردید. وقتی روز بعد مقاله را در "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" از نظر خریداری خواندم، نکاتی بیشتر در موردش به ذهنم رسید، و بهتر دانستم، که اضافات را ضمن عنوان مستقلاً بیارم. از همه اضافات منصرف گشته و فقط یکی را پیش می کشم. غزلیات "حافظ" همه زیباییند، اما تعدادی زیباترین و ازین جمله این غزل را می شمارم، که ردیف و بالخاصه قافیه برطنطنه دارد و درینجا چار بیتش را نقل می کنم:

خیز و در کاسه زر، آب طربناک انداز	بیشتر زانکه شود کاسه سر خاک انداز
عاقبت، منزل ما، وادی خاموشان است	حالیاً غُلُغله در گنبد افلاک انداز
دل ما را، که ز ما سر زلف تو بخت	از لب خود، به شفاخانه تریاک انداز
چشم آلوده نظر از رُخ جاتان دور است	بر رُخ او نظـر، از آینه پاک انداز

شایان توجه کلماتی اند، که درین غزل به هم پیوند خورده اند؛ گوئی "حافظ" این غزل را برای مردم کابل گفته است.

عجب که "حافظ" هفت قرن پیش کلمه زیبای "شفاخانه" را به کار می برد، ولی وطندارانش آن را نمی شناسد و در عوض "بیمارستان" گویند؟؟؟ البته "شفاخانه" و "بیمارستان" هرکدام منشأ وجودی خود را دارند، که در یکی از مقالات قدیم درباره اش مفصلاً نوشته ام.